

تبارشناسی سیاست‌گذاری فرهنگی امنیت‌مدار در ایران*

احمد جعفری^۱، سیدحسین سراج‌زاده^۲، ابراهیم توفیق^۳

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۸)

چکیده

از منظر گفتمان فرهنگی امنیت‌مدار، فرهنگ برای حکومت اهمیت راهبردی دارد، چون با امنیت و توسعه جامعه پیوند خورده است. از این نظر، مهندسی فرهنگی برای خلق ملتی یک پارچه اساسی است. ملتی که توانایی احیای تمدن نوین اسلامی در آینده را داشته باشد. اساساً این گفتمان اعضای جمعیت را به صورت ماده خامی برای ملت‌سازی می‌بیند و اگر چنین چیزی در افراد به چشم نخورد مایه نگرانی خواهد بود. ذیل این گفتمان، دستگاه سیاست‌گذاری فرهنگی سازوکار مناسبی برای تبدیل افراد به سوژه‌های منقاد است. در پژوهش حاضر، روش تبارشناسی برای فهم شرایطی به کار می‌رود که شکل‌گیری این گفتمان را ممکن کرده است. یافته‌ها حاکی از آن هستند که شکست دولت در خلق سوژه‌های منقاد به غلبه یک رویکرد محافظه‌کار در سیاست‌گذاری فرهنگی منجر می‌شود. به صورت ساختاری، توانایی دولت برای خلق سوژه‌های مطلوب، به ظرفیت آن برای تامین رفاه شهروندان بستگی دارد؛ اما در دوران پس از جنگ، اصلاحات اقتصادی مبتنی بر تعدیل ساختاری و پایداری دولت به پس کشیدن از سیاست اجتماعی، به طرد اجتماعی گسترده منتهی شد. در نتیجه، توانایی سوژه‌سازی دولت به شدت تضعیف شد. در این شرایط، واقعیت اجتماعی به چشم نخبگان سیاست‌گذار به صورت تهدید دیده شد. در مواجهه با این تهدید، تمایل دولت برای امنیتی‌سازی و پلیسی‌سازی سیاست‌گذاری فرهنگی افزایش یافت.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ، امنیت، ایدئولوژی، تعدیل ساختاری و اصلاحات.

Doi: <https://doi.org/10.22034/jss.2023.555761.1699>

* مقاله علمی: پژوهشی

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی گرایش سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه خوارزمی تهران.

std_a.jafari@khu.ac.ir

serajzadeh@khu.ac.ir

^۲ دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی تهران (نویسنده مسئول).

ebrahim.towfigh@gmail.com

^۳ استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علم و فرهنگ.

مقدمه و بیان مسئله

در متون سیاست‌گذاری فرهنگی کشور دلالت‌هایی به چشم می‌خورد که نشان‌گر وجود یک نگاه نگران به فرهنگ هستند. آنها دلالت بر این دارند که فرهنگ با امنیت درآمیخته و نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ امنیت ملی کشور دارد. برای نمونه در ادامه به چند مورد اشاره می‌شود: در «سند الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت» می‌خوانیم: «ایران در سال ۱۴۴۴ در جمع ۴ کشور برتر آسیا و ۷ کشور برتر جهان و به عنوان خاستگاه تمدن اسلامی، بدور از تهدید ثروت و قدرت اداره می‌شود و قدرت کامل برای دفاع بازدارنده از عزت، حاکمیت ملی و استقلال و امنیت همه‌جانبه خود دارد» (الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت ۱۳۹۷). در تدابیر سند، فرهنگ نقش مهمی در رسیدن به آن افق دارد. بنابراین، تبیین، ترویج، تعمیق و بسط فرهنگ اسلامی توصیه می‌شود. در سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور (۱۳۹۲) قید شده است: «فرهنگ هویت‌بخش جامعه است، می‌تواند بستر تعالی یا انحطاط باشد» (نقشه مهندسی فرهنگی کشور، ۱۳۹۲: مبانی بند ۷). اما سند، هویت ملی را بحرانی می‌بیند؛ به این معنی که واقعیت فرهنگی موجود را متفاوت از روایت رسمی ارزیابی می‌کند. این فاصله تهدیدکننده امنیت و استقلال کشور است. بنابراین، در راهبردها بر ضرورت رصد دائمی فرهنگ عمومی و پالایش آن از مظاهر فرهنگ غربی و بیگانه تاکید دارد (مقدمه و راهبردهای کلان ۵، ۶ و ۱۰). در متن «مصوبات عفاف و حجاب» شورای عالی انقلاب فرهنگی آمده است: «لازم است توجه عموم افراد، خصوصاً جوانان به نقش عفاف و حجاب در ایجاد هویت فرهنگی و ملی مستقل برای کشور و ملت و همچنین به آثار مثبت سیاسی این استقلال‌طلب و مقاصد دشمنان در ترویج فرهنگ برهنگی که خود یکی از راه‌های تهاجم فرهنگی است با ذکر شواهد و نمونه‌های تاریخی تشریح شود» (مصوبات عفاف و حجاب، ۱۳۹۴: ۶). در طرح «صیانت از حریم عفاف و حجاب» آمده است: «بدحجاب‌ها و بی‌حجاب‌ها هنجارشکن و متخلف هستند و برخورد با آنها برای ایجاد محیط مناسب اخلاقی لازم است» (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۳: ۲).

متون فوق راهنمای سیاست‌گذاری در حوزه‌های مختلف فرهنگی هستند ولی در یک چیز اشتراک دارند. آنها دربردارنده هراس از امر فرهنگی هستند. با کمی تسامح، می‌توان این مقوله‌های پراکنده را نشانه‌هایی از وجود یک گفتمان کلی‌تر دانست. گفتمانی که نگاه «امنیت‌محوری» به فرهنگ دارد. با مرور اسناد فرهنگی، خطابه‌های نخبگان سیاسی و برخی

صنایع فرهنگی به این نتیجه می‌رسیم که در دهه‌های اخیر گفتمان امنیت‌محور در فهم و سیاست‌گذاری امر فرهنگی استیلا یافته است.

این گفتمان به دنبال تبدیل شهروندان به سوژه‌های هراس است. سوژه‌هایی که باید نگران پیامدهای امنیتی کنش‌های فرهنگی خود و دیگران باشند. در این گفتمان، اموری مثل پوشش، تفکر، تعاملات انسانی، سبک زندگی و مصرف هنری، با امنیت ملی گره می‌خورند و باید در ضمن سازوکارهای سیاست‌گذاری فرهنگی تنظیم شوند. بنابراین، با شکل خاصی از حکومت‌مندسازی روبرو هستیم. همان‌طور که متن اسناد سیاست فرهنگی نشان می‌دهند مهمترین ماموریت دستگاه سیاست‌گذاری فرهنگی کشور عبارتست از مهندسی فرهنگ عمومی بر اساس الگویی از فرهنگ که توسط حکومت درست شده است. فرهنگ عمومی همان فرهنگ واقعاً موجود است. گفتمان فرهنگی امنیت‌مدار، فاصله و تعارض اساسی میان آن و روایت رسمی از فرهنگ می‌بیند و با زبانی هراس‌آمیز از این ناسازگاری حرف می‌زند. ذیل این گفتمان، هویت‌ها، نمادها، چیزها، سلیق، کنش‌ها، محصولات هنری و فکری که منطبق با نمودار رسمی از فرهنگ نیستند به مثابه دیگری خطرناک، انحراف و تهدیدی علیه امنیت ملی بر ساخته می‌شوند. بر اساس متن اسناد فرهنگی، به ویژه سند مهندسی فرهنگی، پدیده‌های فوق ریشه در فاصله گرفتن فرهنگ عمومی از فرهنگ اصیل و ناب اسلامی-ایرانی دارند. این امر در نتیجه عدم مدیریت فرهنگ عمومی و تعامل فرهنگ خودی با فرهنگ بیگانه (تهاجم فرهنگی) شکل گرفته است. از این رو، دولت وظیفه دارد که برای تحقق روایت رسمی از فرهنگ-فرهنگ اصیل اسلامی-ایرانی به روایت دولت- با این پدیده‌ها که در فرهنگ عمومی به چشم می‌خورند، مقابله کند. تحقیق حاضر با استفاده از رویکرد تبارشناسی به دنبال فهم‌پذیر ساختن چگونگی و چرایی شکل‌گیری و استیلای گفتمان مذکور در سیاست‌گذاری فرهنگی کشور است. در این راستا، تحولات در مناسبات بین نخبگان سیاسی (اصلاح‌طلب و محافظه‌کار) و تحولات اقتصاد سیاسی مد نظر قرار می‌گیرد.

پرسش‌ها

- ۱) مناسبات بین نیروهای سیاسی (اصلاح‌طلب و محافظه‌کار) چه نسبتی با شکل‌گیری نگاه امنیتی به فرهنگ در سیاست‌گذاری فرهنگی کشور دارد؟
- ۲) تحولات اقتصاد سیاسی در سه دوره تاریخی (۱) دهه اول پسانقلابی، (۲) آغاز دهه هفتاد تا نیمه دهه هشتاد و (۳) از نیمه دهه هشتاد تا اواخر دهه نود شمسی) چه نسبتی با شکل‌گیری نگاه امنیتی در سیاست‌گذاری فرهنگی کشور دارد؟

مرور مطالعات پیشین

شهبابی (۲۰۰۸) ایجاد هراس از پدیده‌های مدرنی مثل ویدئو و ماهواره را مطالعه کرده و بر نقش رویکرد محافظه‌کار در ایجاد هراس از پدیده‌های مدرن تاکید دارد. مرادخانی (۱۳۹۵) در پژوهش خود در چارچوب رویکرد حکومت‌مندی فوکو به مسئله پوشش زنان پس از انقلاب اسلامی می‌پردازد. محقق از روش تبارشناسی استفاده کرده است. یافته‌ها آشکار ساختند که پس از انقلاب طبقه جدیدی بر اساس نمودار انضباطی پوشش زنان، سر برآورد. «مهمترین وظیفه آن علاوه بر حکومت‌مند ساختن خودش، ادغام طبقه متوسط کمرمذهنی در سامانه جدید پوشش بود. اما این هدف تحقق نیافت. در عمل به شیوه پیچیده‌ای از گفتمان‌ها، ابژه‌ها، تکنولوژی‌ها، فضاها و ترتیبات راه برد که حاصل آن حکومت‌مند شدن دولت و زنان حول محور پوشش بوده است» (مرادخانی، ۱۳۹۵: ۱۶۸).

پژوهش حامدی‌نژاد و مسجدی‌زاده (۱۳۹۶) نشان می‌دهد که چگونه انقلابیون و رژیم پهلوی از هراس اخلاقی معطوف به مسائل فرهنگی، در کشمکش سیاسی سود می‌بردند. نقشی و همکاران (۱۳۹۷) نشان می‌دهند که چگونه گفتمان ایران‌شهری با عطف توجه توده‌ها به جایی غیر از بحران‌های نفولیب‌الیسم ایرانی، سیاست هویت ایرانی را بنیان نهاده و وضعیت موجود را توجیه می‌کند. به نظر آنها، ایران‌شهرگرایی خود را در تقابلی خشن با هویت‌های دیگر تعریف می‌کند و بر همین مبنا روایت خود از هویت را برمی‌سازد. در ایران‌شهرگرایی این برداشت از هویت ملی به مثابه بخشی از تاریخ طبیعی ایران فرهنگی شمرده شده و هرگونه مخالفت با آن توطئه جریان‌های تجزیه‌طلب و گریز از مرکز دانسته می‌شود (نقشی، امیری و خالق‌پناه، ۱۳۹۷: ۷۳).

آلتید^۱ (۲۰۰۹) معتقد است؛ پس از ۱۱ سپتامبر، گسترش مکانیزم‌های کنترل اجتماعی ذیل گفتمان هراس مشروعیت یافت. کایا^۲ (۲۰۱۱) با تحلیل متون مربوط به اسلام‌هراسی و شواهدی از آزار مهاجران مسلمان، نتیجه می‌گیرد؛ "اسلام‌هراسی در اروپا همانند یک نژادپرستی فرهنگی عمل کرده و در فرایندهای امنیتی کردن مهاجرت خود را نشان می‌دهد". به نظر روث وداک^۳، تعاریف نفولیب‌رالی از انسان به مثابه سوژه بازار و جامعه به مثابه منابعی محدود، زمینه هراس از هویت‌های دیگری شده را می‌سازد. مهاجران و کارگران خارجی به عنوان کسانی برساخته می‌شوند که منابع محدود را مصرف می‌کنند و چیزی برای بومی‌ها باقی نمی‌گذارند. حادثه

¹ David L. Altheide

² Ayhan Kaya

³ Ruth Wodak

دهشتناک ۱۱ سپتامبر این گرایش را تشدید کرد: «ناگهان مسلمانان به دشمنان حادی برای امنیت کشورهای غربی تبدیل شدند و اقدامات امنیتی ضروری شمرده شد» (وداک، ۲۰۱۵: ۱۴). پاسخ پوپولیسم راست به همه ترسها و بحرانها خیلی ساده است. برای مثال، بلاگردانها و دشمنان- «دیگرانی» که در مشکلات فعلی ما مقصر هستند- با استفاده مکرر از کلیشه‌های جمعی سنتی و تصاویری از دشمن ساخته می‌شوند (وداک، ۲۰۱۵: ۲۵).

همزمان با جهانی شدن منطق بازار آزاد، ملیت‌گرایی‌های پوپولیستی احیا شدند. به نظر کاموس^۱ و لبورگ^۲ (۲۰۱۷)، این گرایش فرهنگی در عالم سیاست به چیزی می‌رسد که آن را «حاکمیت‌گرایی تام^۳» می‌خوانند. «تمایل شدید به قدرت و استقلال و تصمیم‌گیری در برابر فاجعه. به نظر آنها، احزاب راست افراطی پیشنهاد حفاظت کامل می‌دهند. گفتمان آنان به معنی حاکمیت‌گرایی سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی است که به رای‌دهندگان تمام طبقات وعده می‌دهد که آنها در برابر جهانی‌شدن اقتصادی، فرهنگی و جمعیتی محافظت خواهند شد و به‌صورت همزمان از مزایای سرمایه‌داری کارآفرینانه ملی برخوردار می‌شوند» (کاموس و لبورگ، ۲۰۱۷: ۵۰). جاکوب هکر و پل پیرسون^۴ (۲۰۲۰) نشان می‌دهند که چگونه گروه‌های سیاسی محافظه‌کار مسائل فرهنگی را به صورت نگران‌کننده‌ای برجسته می‌کنند. راست‌گرایان افراطی به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند برای جلب نظر رای‌دهندگان تغییرات اساسی در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی بدهند. سیاست‌هایی که به نابرابری و وضعیت معیشتی وخیم منجر شده است. ولی می‌توانند با برجسته کردن خطر دیگرهای نژادی و فرهنگی (به‌ویژه برای طبقات پایین و متوسط) رای آنها را بگیرند. «منابع رسانه‌ای محافظه‌کار با تمرکز بر موضوعات فرهنگی، ترس از جنایتکاران و تروریست‌ها و مخالفت با مهاجرت، توجه را از واقعیت‌های بد اقتصادی مرتبط با افزایش سریع نابرابری، دور می‌کنند» (هکر و پیرسون، ۲۰۲۰: ۱۰۲).

ایلیا ککلین^۵ (۲۰۲۱) گرایش‌های نخبگان روسیه به امنیتی‌سازی سیاست‌های فرهنگی را مطالعه کرده است. او در این پژوهش به این نتیجه می‌رسد؛ که فرهنگ و به‌ویژه فرهنگ پاپ جوانان به یک موضوع امنیتی تبدیل شده است. مطالعه ککلین بر روابط پیچیده بین خط‌مشی

¹ Jean-Yves Camus

² Nicolas Lebourg

³ full sovereignism

⁴ Jacob S Hacker, Paul Pierson

⁵ Ilya Kukulin

امنیتی‌سازی و امواج وحشت اخلاقی که به طور مرتب در جامعه روسیه به وجود می‌آید متمرکز است. این وحشت می‌تواند به مثابه دلیلی برای امنیتی‌سازی بیشتر مورد استفاده قرار گیرد. مطالعات نشان می‌دهند که ایجاد هراس از عناصر فرهنگی به ویژه هویت‌های دیگری شده معمول است. این رویکردهای محافظه‌کارانه به سازوکارهای امنیتی‌سازی در حوزه فرهنگ مشروعیت می‌بخشند و پروژه کنترل اجتماعی را تحکیم می‌بخشند. همچنین، ایجاد ترس از مسائل فرهنگی و هویتی می‌تواند تمرکز مردم را از مسائل اقتصادی بنیادی منحرف کند و همانند یک «شوک» امکانی برای اجرای جراحی‌های سخت اقتصادی و کنترل تمام‌عیار فضای اجتماعی و سیاسی فراهم کند. سیاست‌هایی که بیشتر منافع طبقات بالا و بقای دولت را تأمین می‌کنند. دولت‌های امروزی دیگر مردم را از خودشان نمی‌ترسانند و یا به دنبال پایان دادن به ترس شهروندان نیستند. بلکه همان‌طور که آگامبن می‌گوید: «دولت بر ترس شهروندان استوار می‌شود و باید ترس را به هر قیمتی حفظ کند، چون کارکرد اصلی و مشروعیت‌اش را از آن می‌گیرد» (آگامبن، ۱۳۹۶: ۱۴). دولت بیشتر به دنبال ایجاد هراس از چیزهایی است که در واقعیت چندان هم مهم نیستند.

زمینه مفهومی و نظری

رهیافت حکومت‌مندی^۱ فوکو به چگونگی حکومت کردن با شیوه‌های اندیشه یا روحیه می‌پردازد (لمکه^۲، ۲۰۱۶: ۱۹۴). در واقع، گفتمان هژمونیک، از طریق تولید سوژگی‌تئوریک مطلوب، حکومت را ممکن می‌کند. فوکو در «خاستگاه هرمنوتیک خود» حکومت را نقطه تماس شیوه‌ای می‌داند که افراد را دیگران هدایت می‌کنند و مورد شناخت قرار می‌دهند با شیوه‌ای که افراد خودشان را هدایت می‌کنند و می‌شناسند (فوکو، ۱۳۹۵: ۵۸). «خود» رابطه‌ای است که انسان به‌منزله سوژه می‌تواند با خودش داشته باشد و حفظ کند (فوکو، ۱۳۹۵: ۱۶۷). گفتمان حاکم از طریق خلق سوژگی‌تئوریک خود را بازتولید می‌کند. فرد وقتی به سوژه گفتمان تبدیل می‌شود که رژیم حقیقت گفتمان یا همان آگاهی معطوف به قدرت آن، میانجی وی با خودش باشد. در دولت-ملت مدرن، مهمترین کارکرد دستگاه سیاست فرهنگی، یا به تعبیر آلتوسر، سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت، خلق سوژه گفتمان حاکم است. این امکان استیضاح افراد را

¹ governmentality

² Thomas Lemke

می‌دهد (آلتوسر، ۱۳۹۵: ۷۱). دولت با سوژه‌سازی تا حدود زیادی از کاربست زور یا خشونت عریان بی‌نیاز می‌شود. هرچند به نظر وبر، دولت تنها نهادی است که حق مشروع برای کاربست زور عریان در سرزمین ملی را دارد (وبر، ۱۳۷۶: ۸۳). به نظر می‌رسد حکومت از طریق سوژکتیویته، منطق کارآمدتری در مقایسه با سازوکارهای خشن و اجباری دولت باشد.

بنابراین، سوژه‌سازی به یگانه پاسخ ممکن برای مسئله‌مند شدن امکان حکمرانی مدرن تبدیل می‌شود. «پاسخی که از یک سو در شکل بس‌گانه^۱ کردن تمامی هنرهای حکومت و از سوی دیگر به صورت بس‌گانه کردن نهادهای حکمرانی ظاهر می‌شود. تبدیل شدن قدرت به نسبتی از نیروها طی این فرایند و تمایز یافتن آن از خشونت به عنوان ملازم یا پیامد قدرت و نه دیگر عنصر سازنده آن، هم لزوم استقلال و آزادی سوژه کنشگر را می‌طلبد و هم حوزه تمام عیاری از پاسخ‌ها، واکنش‌ها، اثرها و ابتکارات ممکن را می‌گشاید. نتیجه این که اعمال قدرت عبارت خواهد شد از هدایت رفتارها و مدیریت امکان‌ها، از این حیث، تولید سوژکتیویته را باید مستلزم ترکیب تکنیک‌های خود با الزامات حکومتی اداره سوژه‌ها دانست. تکنیک‌هایی که به افراد امکان می‌دهد که به تنهایی یا با کمک دیگران، شماری از عملیات را روی بدن و نفس‌شان، اندیشه‌ها، رفتارها و شیوه بودنشان انجام دهند» (فوکو، ۱۳۸۹ به نقل از مرادخانی، ۱۳۹۵: ۱۷۳). گفتمان حاکم انتظار دارد؛ سوژه‌ها با خودشان بر اساس رژیم حقیقت آن ارتباط برقرار کنند. این شکلی از آگاهی است که با عقلانیت سیاسی و الزامات حکومت درآمیخته است. در این شرایط ایده‌آل، رژیم سیاسی از مشروعیت برخوردار خواهد بود و مصلحت و بقای آن تضمین می‌شود. اما همانطور که گفته شد؛ محور قرار گرفتن سوژه‌سازی در حکمرانی مدرن نه تنها به معنی بس‌گانه شدن سازوکارهای حکمرانی (فراتر از اجبار محض) است بلکه امکان‌ها، پاسخ‌ها و ابتکارات سوژه نیز چندگانه می‌شوند. این امر شرایط پیچیده‌ای برای حکمرانی می‌سازد و خلق سوژه‌های مطلوب را دشوارتر می‌سازد.

اما موفقیت گفتمان حاکم در سوژه‌سازی به شرایط خاصی وابسته است. با تضعیف شرایط ساختاری، توان سوژه‌سازی آن تضعیف شده و سوژه‌گریزی تشدید می‌شود. با افزایش سوژه‌گریزی بحران مشروعیت دولت تشدید می‌شود. افزایش سوژه‌گریزی از سیاست هویتی دولت با دامن زدن به هراس نخبگان سیاست‌گذار، فرایند امنیتی‌سازی^۲ امر فرهنگی را تسریع می‌کند.

^۱ Multiplicity

^۲ Securitization

این پرسش قابل طرح است که چگونه قابلیت گفتمان سیاسی حاکم برای سوژه‌سازی ساکنان سرزمین تضعیف/تقویت می‌شود؟ در پاسخ و به صورت پیش‌فرض می‌توان به دو زمینه تعیین‌کننده اشاره کرد:

نخست. گفتمانی که قرار است هویت‌یابی افراد به‌عنوان عضوی از ملت ذیل آن انجام شود باید توانایی جذب تنوع و تکثر منابع هویتی موجود در سرزمین را داشته باشد و نسبت به واقعیت موجود انعطاف‌پذیر باشد. در واقع، هویت ملی نباید بر مبنای انتزاع افراد از تجربه تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی متفاوت‌شان تعریف شود. برعکس، اگر گفتمان برسازنده هویت ملی از انعطاف کمی برخوردار باشد و یک منبع هویتی را مرکزی و مرجع بیندارد و سایرین را به نفع آن طرد نماید، حجم سوژه‌گریزی افزایش خواهد یافت. امکان دارد هویت‌های دیگری شده به‌مثابه تهدید رویت شوند. به‌طور معمول، گفتمان محافظه‌کار نگاه تنگ‌نظرانه‌ای نسبت به امر فرهنگی دارد و تکثر فرهنگی را به‌مثابه تهدید می‌بیند.

دوم. دولت بایستی توانایی حمایت از ساکنان سرزمین را داشته باشد تا مانع طرد و انزوای آنها شود. این نیازمند اقتصادی است که قادر به تامین هزینه‌های دولت باشد. رویکرد حاکم بر اقتصاد سیاسی بایستی به گونه‌ای باشد که رفاه نسبی همگان را ضروری بداند. برخورداری از رفاه نسبی و امکان دسترسی به منابع حیاتی موجب می‌شود زندگی افراد در معرض تهدید و فروپاشی قرار نگیرد. در جوامع در حال توسعه سیاست‌های حمایتی دولت نقش اصلی را در دسترسی افراد به منابع حیاتی بازی می‌کنند.

در این جوامع با بازاری‌سازی خدمات اجتماعی دولتی، افراد مجبور می‌شوند برای حفظ زندگی خود از ظرفیت نهادهای مختلف استفاده کنند و با محدودیت‌های آنها به‌صورت استراتژیک سازگار شوند. در این شرایط، هویت‌یابی محتوایی نخواهد بود. برای چنین فردی مسئله انسجام هویتی نیست، بلکه کارکردی است که هم‌نشینی این محتواها در راستای بقای او ایفا می‌کنند (توفیق، ۱۴۰۰: ۱۸۱). پیامدهای اجتماعی و فرهنگی منطبق بازار آزاد (مثل باور به نفع شخصی و رقابت افسارگسیخته)، گرایش‌های محافظه‌کارانه برای اعاده نظم، ثبات و وحدت ملت را تقویت می‌کند (هاروی، ۱۳۹۵: ۱۱۸) و ملت‌گرایی‌های پوپولیستی و ستیزه‌جو را تشدید می‌کند. در این شرایط نخبگان بهره‌مند از ثروت و قدرت، به‌نفع خود می‌بینند که به جای تغییر در سیاست اقتصادی، هراس از تکثر فرهنگی را برجسته کنند تا مردم را حول خواست خود بسیج نمایند و بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی را لاپوشانی نمایند.

روش پژوهش

در تحقیق حاضر از تحلیل تبارشناسانه گفتمان استفاده شده و از توصیف متون برای پیدا کردن مضامین و محورهای اصلی استفاده شده است. این مضامین نشانه‌هایی از یک معنای کانونی است که در اینجا به آن گفتمان فرهنگی امنیت‌مدار گفته می‌شود. در مرحله بعد، به نسبت معانی اصلی متن با زمینه گفتمانی و شرایط تاریخی پرداخته شده است. هر متن در شرایط گفتمانی و تاریخی خاصی تولید و مصرف می‌شود. متن محصول فضای بیناگفتمانی است و گفتمان‌های مختلف (گفتمان حاکم و گفتمان‌های رقیب) نقش خود را بر متون می‌زنند. تحلیل متون سیاستی هر دوره تاریخی به ما کمک می‌کند با شناسایی گفتمان حاکم و گفتمان‌های حاشیه‌ای شده و مناسبات آنها، ضرورت‌های سیاسی استقرار گفتمان امنیت‌مدار را درک کنیم. برای نمونه می‌توانیم به این پرسش جواب دهیم که چگونه پس از جنگ، فهم خاصی از امر فرهنگی به فهم مستقر تبدیل شده و گفتمان‌های دیگر را به حاشیه می‌رانند؟ این تحول به چه الزامات سیاسی پاسخ می‌دهد و چه الزاماتی برای سیاست‌گذاری فرهنگی طرح می‌کند؟

متون تحلیل‌شده در تحقیق حاضر عبارتند از: (۱) متن اسناد بالادستی و اسناد فرهنگی مثل قانون اساسی، سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور، سند چشم‌انداز افق ۱۴۰۴، الگوی پایه اسلامی-ایرانی پیشرفت، اصول سیاست فرهنگی کشور ۱۳۷۱، برنامه‌های توسعه پنج‌ساله (از اول تا ششم)، متن سیاست‌های کلی نظام، مصوبات عفاف و حجاب در شورای عالی انقلاب فرهنگی و متن برخی برنامه‌ها و طرح‌های فرهنگی (۲) متن سخنرانی مسئولین تراز اول کشور (۳) مراجعه به مطبوعات و گزارش‌های خبری برای اطلاع از روندها و رخدادها.

یافته‌ها

یافته‌های پژوهش در سه بخش ارائه شده اند که هرکدام به یک دوره تاریخی متفاوت اشاره دارند. دوره اول شامل مروری کوتاه بر تحولات دهه اول پس‌انقلابی (۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸) است. دوره دوم شامل مرور متون و تحولات بازه زمانی از ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۵ است و دوره سوم به متون و تحولات نیمه دهه هشتاد تا اواخر دهه نود می‌پردازد.

دوره اول: (۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸) انقلاب و استقرار نظام سیاسی

پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، پروژه دولت-ملت‌سازی ذیل گفتمانی پیش رفت که علی‌رغم اسلام‌گرا بودن با اسلام سنتی فاصله‌گذاری می‌کرد. حاملان این گفتمان (آیت‌الله خمینی، مطهری

و شریعتی) روحانیت سنتی را به‌خاطر عدم توجه به مسائل سیاسی نقد می‌کند. مهرزاد بروجردی، آن را نوعی اسلام سیاسی می‌داند که توانست به توده‌ها هویت ببخشد و آنان را بسیج کند. اسلام سیاسی شده به نوبه خود، دیگری بودن دولت، غرب و نیروهای غیرمذهبی را رواج دارد (بروجردی، ۱۳۹۶: ۱۲۴). اسلام‌گرایان در واکنش به ناملایمات مدرنیزاسیون، به ارائه خوانشی گزینشی، انتقادی و سیاسی از متون اسلامی پرداختند که بر ادبیات «غربزدگی» استوار بود.

بر این اساس، تصور می‌شد جوامع شرقی/اسلامی تمایزی ذاتی از جوامع غربی دارند. از این منظر، علت شکست مدرنیزاسیون و تبدیل آن به استبداد پهلوی و در نهایت ماندن در وضعیت گذار (غربزدگی) ریشه در عدم توجه به این تفکیک دارد. «وضعیت غربزده، ما را از اصل خود دور کرده و عامل پیدایش این توهم است که ما با تقلید مظاهر تمدنی غرب می‌توانیم به آن بپیوندیم. طبق این خوانش، رهایی از وضعیت مذکور صرفاً از طریق بازگشت آگاهانه به شرق‌بودگی ما ممکن بود» (توفیق، ۱۴۰۰: ۱۴۸). در گفتمان اسلام‌گرایی غرب‌ستیز، تمایزهای هویتی از آن روی که در تعیین سرنوشت جامعه کارکرد دارند سیاسی محسوب می‌شوند و بایستی در پروژه ملت‌سازی پساانقلابی مدنظر قرار گیرند.

بنابراین، در جریان ملت‌سازی پساانقلابی، فرایند تعریف خود/دیگری، ارزش‌های مطلوب و حدود کنش معنی‌دار، از رهگذر بازاندیشی در متون اسلامی در ضمن گفتمان غربزدگی و با توجه به الزامات سیاسی، صورت گرفت. بدین ترتیب، برخی نمادها، الگوهای رفتاری و ارزش‌ها برچسب غربزده خوردند و به‌عنوان دیگری خطرناک رویت‌پذیر شدند. گفتمان اسلام‌گرایی غرب‌ستیز با زبانی هراس‌آلود «خودی» را از رهگذر تعریف و رویت‌پذیرسازی دیگری غربزده برساخت. ذیل این گفتمان، فاصله‌گذاری با ابژه‌هایی که معرف هویت غربی قلمداد می‌شدند به مهمترین مسئولیت سوژه خودی تبدیل شد. حاملان گفتمان مذکور وظیفه دولت را حذف این ابژه‌ها معرفی کردند.

برای نمونه، آیت‌الله خمینی خواستار حذف بی‌حجابی و بدحجابی در ادارات دولتی به‌مثابه نشانه‌های غربزدگی شد. از نظر ایشان در وزارتخانه اسلامی نباید زنان لخت باشند (خمینی ج ۶، ۱۳۵۷: ۳۲۹). حجاب مدنظر حکومت به فصل ممیز هویتی جامعه اسلامی از غرب تبدیل شد و کدهای اخلاقی جدیدی برای معرفی پوشش بهنجار تدوین شدند (برای نمونه: قانون بازسازی نیروی انسانی دولت، ۵ مهر ۱۳۶۰). آیت‌الله خمینی مهمترین مشکل دانشگاه و صنعت فرهنگ را غربزده بودن آنها دانست. ایشان اعلام می‌کند "ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با آن چیزی که

در خدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانان ما و از دست دادن نیروی انسانی ماست، مخالف هستیم" (خمینی ج ۶، ۱۳۵۷: ۱۵). «خطر دانشگاه غرزه به مراتب از حصر اقتصادی و دخالت نظامی بیشتر است زیرا به وابستگی فرهنگی منجر می‌شود» (خمینی ج ۱۲، ۱۳۵۹: ۲۵۲). به نظر ایشان، دانشگاه و صنعت فرهنگ یک دستگاه تربیتی هستند که نباید به انحراف جوانان منجر شوند بلکه در خدمت تربیت ملت قرار گیرند تا جامعه پیشرفت کند.

ذیل گفتمان اسلام‌گرای غرب‌ستیز، پروژه اسلامی‌سازی با مصلحت حکومت درآمیخت و از الزامات دینی فراتر رفت. قاعده مصلحت جهت‌گیری عرفی دارد و این می‌توانست برای نظامی که خود را مقدس می‌دانست چالش‌برانگیز باشد و به اختلافات میان نخبگان دامن زند. بخشی از اختلافات چپ و راست اسلامی به مسئله مصلحت برمی‌گردد. به رغم اینکه آنان در مقابل رقبا متحد عمل کردند ولی در مسائل حکومتی و به‌ویژه اقتصاد سیاسی دچار تضاد شدند. چپ‌های اسلامی با تاکید بر الزامات حکومت به دنبال واسازی رادیکال جامعه در جهت برجسته ساختن تمایزات فرهنگی آن از غرب بودند. اما راست‌گرایان بر تحمیل خوانش فقهی محافظه‌کارانه تاکید داشتند و طرد بنیادگرایانه مدرنیته غربی را به‌نفع خود می‌دیدند. آنان از نهادهای سنتی مثل بازار حمایت می‌کردند. به نظر بشیریه، رادیکالیسم چپ اسلامی مانع اساسی در مهار سرمایه‌داری تجاری و بازار بود (بشیریه، ۱۳۹۴: ۱۳۷).

آیت‌الله خمینی گرچه به‌عنوان یک روحانی با راست‌گرایان پیوند داشت ولی مصلحت نظام را در حمایت از برنامه‌های عدالت‌خواه و توده‌گرایی دولت و مجلس چپ‌گرا می‌دید. در الهیات سیاسی دهه اول دوگانه مستکبر-مستضعف در بازنمایی وضعیت داخلی محوریت داشت. هرچند این دوگانه همانند امپریالیسم‌ستیزی به بی‌اعتبارسازی چپ‌های سکولار کمک می‌کرد. از نظر نخبگان نظام مستضعف کسی بود که توانایی پیشرفت دارد ولی مستکبرین سد راه پیش‌روی وی شدند (منتظری، ۱۳۶۶: ۶). مستضعف، ضعیف و بی‌مقدار تلقی شده و مورد تعدی قرار گرفته است (خمینی، ج ۷: ۴۸۹). بهبود وضعیت مستضعف از مصالح نظام شمرده می‌شد. کردارهای دولت نیز در این راستا سامان یافت.

اقدامات حمایتی دولت چپ‌گرا به گسترش اجتماعی گفتمان اسلام‌گرای غرب‌ستیز در میان طبقات پایین و محروم کمک کرد. این طبقات به‌نفع خود دیدند در راستای بهبود وضعیت‌شان و مقاومت در برابر ساختارهای سلطه، به‌صورت استراتژیکی با ایدئولوژی حکومت همراهی کنند. به نظر آصف بیات، آنان مستقل از انقلاب درگیر مبارزه‌ای آرام برای بقای زندگی روزمره‌شان بودند.

رتوریک و اقدامات انقلابیون پیش‌روی آنها را تسهیل کرد. آنان خود را از حامیان انقلاب دانستند و به همین دلیل از رهبران انقلاب توقع داشتند به مشکلات‌شان رسیدگی کنند. خود نیز تیم‌های مقاومت به وجود می‌آوردند، در آموزش نظامی شرکت می‌کردند، پوستره‌های دیواری را به همراه اطلاعات و اخبار جدید جنگ، می‌چسباندند و تعلیمات مربوط به امنیت و دفاع را به اهالی ارائه می‌کردند (۱۳۹۱: ۱۷۱).

البته، این را نمی‌توان به معنی پذیرش بلاشرط ایدئولوژی حکومت از سوی طبقات پایین دانست. چرا که از ابتدا سبک زندگی آنان چندان مایه نگرانی رهبران مذهبی نبود. شاهد دیگر این است که با تغییر در راهبردهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت در دهه دوم، جهت‌گیری سیاسی طبقات پایین تغییر کرد و حتی به شورش در برابر حکومت انجامید. اما در دهه اول، تحرک استراتژیک بخش عمده طبقات پایین برای ادغام در سامانه فرهنگی حکومت موجب شد نخبگان حاکم خود را با بحران مشروعیت و سوژه‌گریزی گسترده مواجه نبینند. مشکل اصلی آنان با بخش‌هایی از طبقات متوسط شهری بود که آشکارا در برابر استراتژی‌های سوژه‌سازی حکومت مقاومت می‌کردند و سوژگی سیاسی داشتند. لیکن تعداد این شهروندان به اندازه‌ای نبود که موجب نگرانی حاد نخبگان نظام شود. همراهی بخش بزرگی از جمعیت با سیاست هویتی حکومت را می‌توان ویژگی خاص دهه اول پساانقلابی دانست که به نظر می‌رسد ریشه در گفتمان شمول‌گرا و شکل اقتصاد سیاسی (غیربازاری) آن زمان داشت. به همین دلیل، با وجود معضلات بزرگی مثل جنگ و تحریم اقتصادی، انبوه توده‌ها به حال خود رها نشدند. در مقابل اندک شهروندان معترض، حکومت از همراهی توده‌ها برخوردار بود.

دوره دوم: از اواخر دهه شصت تا نیمه دهه هشتاد (دوره اصلاحات)

چرخش فرهنگی

در اواخر دهه ۱۳۶۰، مصالح نظام دگرگون شد. مهمترین موارد عبارت بودند از: پایان دادن به جنگ، بازنگری قانون اساسی، تمرکز قدرت، چرخش به راست و حاشیه‌ای ساختن چپ اسلامی. هرچند گفتمان حاکم هنوز همان گفتمان اسلام‌گرای غرب‌ستیز بود ولی بخشی از نخبگان نظام صلاح دیدند در آن شرایط درجاتی از انعطاف‌پذیری را نشان دهند و تا حد امکان الزامات فرهنگی نوسازی را بپذیرند. بنابراین، سیاست فرهنگی کارکرد دیگری پیدا کرد. دیگر وظیفه سیاست فرهنگی فقط زدودن آثار غربزدگی نبود. روایتی معطوف به قدرت از توسعه فرهنگی در

دستورکار سیاست فرهنگی قرار گرفت. دولت مسئول گسترش و ارتقای فرهنگ عمومی شد (هدف سوم برنامه اول، ۱۳۶۸). می‌بایست سوژه‌های کارآفرین، مسئولیت‌پذیر، محاسبه‌گر، تلاشگر و اهل تعامل با جهان خلق می‌شد. دیگری سوژه جدید نه هویت غربزده، بلکه سوژه مطلوب دهه پیشین شد. از این رو، در کلام نخبگان نظام خلقیاتی مثل ثروت‌اندوزی، مصرف‌گرایی، کسب سود، آینده‌نگری و فراغت مناسب‌تر و معقول‌تر از خلقیاتی مثل ساده‌زیستی، زهدگرایی و جمع‌گرایی شد. اخلاق غالب دهه اول به مثابه نوعی انحراف، دورویی، خطرناک و عامل عقب‌ماندگی بازنمایی شد (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ آبان ۱۳۶۹). مقابله با اخلاقیات مذکور به بخش مهمی از برنامه تربیتی دولت سازندگی تبدیل شد.

پیامدهای اجتماعی و فرهنگی نوسازی با واکنش‌های انتقادی زیادی روبرو شد. مخالفان چپ‌گرای دولت، گسترش خلقیاتی مثل آزمندی، حسابگری و عقلانیت ابزاری را عامل برپاددهنده فرهنگ اخوت، ایثار و همبستگی پیشین و تهدیدی علیه مشروعیت نظام دانستند (نشریه عصرما، ارگان رسمی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۲۵ آبان ۱۳۷۳ شماره ۳). نوسازی سرمایه‌دارانه نه تنها شکاف طبقاتی و مصرف‌گرایی بلکه تضاد فرهنگی، احساس بیگانگی و دزدگی را تشدید نمود. بر این پس زمینه اجتماعی بود که بخشی از نیروهای وفادار به ایدئولوژی سیاسی نظام بر آن شدند که از فرهنگ پیشین در برابر مظاهر نوسازی محافظت کنند. اما آنان کمتر به ریشه‌های اقتصادی و سیاسی بحران هویتی توجه داشتند و حتی وظیفه خود می‌دیدند در دفاع از ایدئولوژی نظام با شورش خلع‌یدشدگان مقابله کنند. طرح ایده تهاجم فرهنگی از سوی حاکمیت در سال ۱۳۷۱ به مخالفان راست‌گرا و ایدئولوژیک دولت، قدرت و فرصت بیشتری برای حمله به سیاست‌های فرهنگی بخشید.

سیاست فرهنگی دولت به مهمترین ابژه پروژه هراس‌افکنی محافظه‌کاران راست‌گرا تبدیل شد. برای نمونه، ناطق‌نوری رئیس راست‌گرای مجلس، در راستای نقد سیاست‌های دولت شروع به تشریح تز «تهاجم فرهنگی» نمود. از نظر وی، تهاجم فرهنگی یعنی ترویج فساد و هرزگی، تمسخر ارزش‌های مقدس اسلامی، ترویج فسق و فجور، مصرف الکل، توهین به روحانیت و بی‌بند و بار نشان دادن دختران باحجاب (روزنامه رسالت، ۱۹ بهمن ۱۳۷۱). در واکنش، دولت مجبور به اعمال تعدیلهایی در سیاست فرهنگی شد. برای نمونه: پذیرش استعفای وزیر فرهنگ (سیدمحمد خاتمی)، افزایش بودجه فرهنگی سال ۱۳۷۲ و اختصاص اعتباری خاص برای مقابله با تهاجم فرهنگی (تبصره ۵۵ قانون بودجه عمومی سال ۱۳۷۲) و برنامه‌ریزی جهت مقابله با

تهاجم فرهنگی در برنامه دوم (خط‌مشی دوم: بند ۱۴ و ۱۵). برجسته شدن تهاجم فرهنگی، اقتدار تکنوکراتیک دولت سازندگی را رو به زوال برد. ائتلاف اولیه محافظه‌کاران با هاشمی نیز سست‌تر شد. از نظر هاشمی، راست‌گرایان به وعده‌های انتخاباتی خود در مورد حمایت از دولت عمل نکردند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۴: ۵۵۹).

در دولت سازندگی، اجرای سیاست‌های تعدیل جزو مصالح نظام تشخیص داده شد و بشدت در آن دولت و دولت‌های دیگر دنبال شد. اما اجرای این سیاست‌ها نظام را با بحران‌های چندگانه روبرو کرد و مشروعیت آن را مسئله‌مندتر ساخت. در مواجهه با این بحران‌ها گفتمان سیاسی حاکم روز به روز از درجه انعطاف‌پذیری خود کاست و در هسته ایدئولوژیک خود منقبض‌تر شد. انقباض ایدئولوژیک این گفتمان، فضای بیشتری برای غیریت‌سازی، طرد و فهم هراس‌آمیز واقعیت فرهنگی به وجود آورد.

طرد اجتماعی و امنیتی‌سازی

در دستورکار اقتصادی جدید، دولت مکلف شد از تصدی‌گری خدمات رفاهی (آموزش، درمان، تامین اجتماعی و پرداخت یارانه) به شهروندان دست بکشد و سیاست اجتماعی را بازاری‌سازی کند و بخش بزرگی از نیروی انسانی دولت به اشکال مختلف تعدیل شود. همچنین، دولت می‌بایست امنیت سرمایه‌گذاری را تامین می‌کرد. در این راستا، اقتصاددانان معتقد به بازار آزاد، به دولت توصیه می‌کنند کارکردهای حاکمیتی، امنیتی و پلیسی خود را تقویت کند تا امنیت سرمایه به خطر نیفتد و جراحی‌های اقتصادی تداوم یابد (احمدی‌امویی، ۱۳۸۵: ۲۲۷). این دستورکار به معنی چرخشی بنیادی در نسبت دولت با طبقات اجتماعی است. متضرر اصلی الزام دولت به بازاری‌سازی خدمات اجتماعی، طبقات متوسط و فرودست است که پیش از این زیر سایه دولت می‌توانستند به حداقلی از این خدمات دسترسی داشته باشند. کارکرد اصلی سیاست اجتماعی عبارتست از به‌رسیمت شناختن حقوق شهروندان که مبنای شکل‌گیری جامعه مدنی است. همچنین، منافع برآمده از امنیتی‌سازی بیشتر شامل حال طبقه حاکم و بدنه اجتماعی همسو با آن می‌شود.

افزایش شکاف طبقاتی، طرد اجتماعی گسترده و تخریب محیط زیست را می‌توان مهمترین بحران‌هایی دانست که با اقتصاد سیاسی پساجنگ مرتبط هستند. از سال ۱۳۷۲ (سال پایانی برنامه اول) تورم رو به افزایش گذاشت و در سال ۱۳۷۴ به نزدیک پنجاه درصد رسید. تورم به

چندبرابر شدن ارزش دارایی‌های ثروتمندان منجر شده و در مقابل قدرت خرید طبقات متوسط و فرودست را کاهش داد. این در حالی است که دستمزدها، کماکان پایین‌تر از نرخ تورم ماند. همزمان، بسیاری از شاغلین (به‌ویژه کارکنان دولتی) در نتیجه تعدیل، شغل خود را از دست دادند. فشار اقتصادی و ناتوانی در مصرف، به طرد بیشتر منتهی شد. در حالی که مصرف‌گرایی به عنوان یک ارزش ترویج می‌شد، با افزایش تورم، بیکاری و بازاری‌سازی خدمات اجتماعی، دسترسی بخش بزرگی از جمعیت به کالاها و خدمات، دشوارتر از قبل شد. این در حالی است که میزان بهره‌گیری اقشار متوسط و فرودست از قلمروهای کالایی شده است که میزان طرد اجتماعی‌شان را تعیین می‌کند. دامن زدن به فقر و طرد اجتماعی، پیامدهای سیاسی و امنیتی مهمی دربر داشت. شورش مطرودان و خلع‌پدشدگان در دهه هفتاد، نخبگان نظام را به وحشت انداخت و آنان را به واکنش خشن واداشت (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۹۴: ۱۶۶). آنان مجبور شدند بین مردم و معترضین تمایز قائل شوند تا عملیات مهار شورش از مشروعیت برخوردار شود (روزنامه اطلاعات ۱۱ خرداد ۱۳۷۱، شماره ۱۹۶۹۲).

سیاست اقتصادی دولت به ضرر طبقات پایین و متوسط تنظیم شد. در عین حال، سیاست فرهنگی دولت نیز به صورتی نخبه‌گرایانه از فرهنگ فرودستان فاصله گرفت. به این معنی، احساس بیگانگی طبقات پایین جامعه از گفتمان فرهنگی دولت افزایش یافت. این به معنی، کاهش انگیزه آنان برای همراهی با نظام بود. در حالی که نوسازی، انگیزه سیاست‌ورزی گروه‌های اجتماعی را افزایش می‌داد، تاکید دولت بر غیرسیاسی کردن فضای اجتماعی و حفظ ثبات و امنیت به مانعی بر سر راه سیاست‌ورزی جامعه به‌ویژه طبقات متوسط تبدیل شد. اما دولت سازندگی امکان کارآمدی برای حل بحران طرد اجتماعی و مشارکت سیاسی نداشت. چرا که تداوم تعدیل ساختاری به همراه سیاست‌زدایی و امنیتی‌سازی، روند سوژه‌گریزی را تشدید کرد. به نظر حجاریان، در سال ۱۳۷۶ توده وسیعی که محذوف شده و در برنامه‌های تعدیل و خصوصی‌سازی به حاشیه رانده شده بود به نامزدی روی آورد که تقریباً از دستگاه رانده شده و در حاشیه قرار گرفته بود و به رده نخبگان حاشیه‌ای تنزل یافته بود (حجاریان، ۱۳۷۸: ۵۵).

رویارویی اصلاح‌طلبان با محافظه‌کاران

تأکید اصلی چپ اصلاح‌طلب‌شده بر اصلاح ساختار حقوقی-سیاسی نظام بود. بدین‌وسیله آنها توانستند با جذب شهروندانی که به‌دنبال تغییرات سیاسی رادیکال بودند به بازسازی نسبی مشروعیت نظام کمک کنند. البته این خواسته تهدیدی برای موقعیت ممتاز محافظه‌کاران بود و

حتی می‌توانست برای نظام نیز چالش‌آفرین باشد. بنابراین، محافظه‌کاران تلاش کردند با برجسته ساختن هراس از مسائل فرهنگی و امنیتی‌سازی فضای سیاسی، پروژه توسعه سیاسی را زمین‌گیر کنند. آنان، اصلاح‌طلبان را به تشنج‌آفرینی، اقدام علیه امنیت ملی، تهاجم فرهنگی و بی‌توجهی به مشکلات واقعی مردم متهم کردند تا پروژه توسعه سیاسی را ناکام بگذارند. برای نمونه، اتهام ایجاد تشنج و نقض امنیت در استیضاح نوری وزیر کشور (روزنامه همشهری^۱، ۱ تیر ۱۳۷۷) و اتهام تهاجم فرهنگی و آلوده شدن فضای فرهنگی به دین‌ستیزی، ابتدال و ضدیت با نظام در استیضاح مهاجرانی وزیر ارشاد (طیبری‌قازی، ۱۳۸۰: ۹۶۵). محافظه‌کاران راست اسلامی، به‌صورتی تقریباً یک‌پارچه در برابر اصلاح‌طلبان (به‌ویژه طیف پیش‌رو) عمل کردند. علاوه بر شورای نگهبان که ترکیب عمده آن محافظه‌کاران راست سنتی بود، مجمع تشخیص مصلحت نیز نقش اساسی در ناکام گذاشتن پروژه توسعه سیاسی بازی کرد. برای نمونه، زمین‌گیر شدن طرح «الحاق ایران به کنوانسیون منع شکنجه» در مجمع تشخیص مصلحت نظام (پایگاه اطلاع‌رسانی شورای نگهبان^۲، ۱۸ دی ۱۳۸۲). از نظر اصلاح‌طلبان پیش‌رو، مجمع تشخیص مصلحت به‌نفع اقلیتی ممتاز کار کرد که مانع اصلی اصلاحات است (ایسنا^۳، ۱۹ آبان ۱۳۸۲).

علاوه بر سرکوب اصلاح‌طلبی توسط محافظه‌کاران، نمی‌توان از نقش پیامدهای نامطلوب تعدیل ساختاری در شکست اصلاح‌طلبان چشم‌پوشی کرد. دولت اصلاح‌طلب در تداوم تعدیل ساختاری از حدود قانونی فراتر رفت و چندان توجهی به پیامدهای سیاسی آن نکرد. اصلاح‌طلبان خصوصی‌سازی شرکت‌های صدر اصل ۴۴ را آغاز کردند و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ را به تصویب رسانند. بدین ترتیب، دست دولت برای خصوصی‌سازی، فراتر از نظارت مجلس و مردم باز گذاشته شد مواد برنامه‌های توسعه سوم (۱۳۷۹) و چهارم (۱۳۸۴) نشان‌دهنده حرکت شتابان اصلاح‌طلبان در تعدیل ساختاری است. به‌ویژه در ماده دوم برنامه سوم بر تعدیل نیروی انسانی دولت از پایین‌ترین سطح تاکید شده است. همچنین، تک‌نرخ کردن ارز در سال ۱۳۸۰ به‌معنی فشار بیشتر بر اقشار فرودست بود. همان زمان، صندوق بین‌المللی پول بالا بودن نرخ بیکاری و عدم‌حمایت از اقشار فقیر را برای اقتصاد ایران یک چالش اساسی عنوان کرد (گزارش صندوق بین‌المللی پول، ۲۰۰۲: ۴). در واقع، این اقشار متوسط و فرودست بودند که بار اصلی اقدامات

^۱ <https://images.hamshahrionline.ir/hamnews/1377/770401/SIASI.HTM#sias15> (1399/8/9)

^۲ <http://nazarat.shora-rc.ir/Forms/frmShenasname.aspx?id=fU4AgEFqLZM=&TN=17tLyhyOobj0SooAFUE3m68PnpG7MruN> (1399/8/12)

^۳ [https://www.isna.ir/news/8208-07721/\(1399/8/12\)](https://www.isna.ir/news/8208-07721/(1399/8/12))

اقتصادی دولت را متحمل می‌شدند. و همین می‌توانست انگیزه ای برای فاصله گرفتن آنان از اصلاح طلبان باشد.

علی‌رغم تمایل اصلاح‌طلبان به قدرت‌گیری نیروهای دموکراسی‌خواه و طبقات متوسط، سیاست‌های اقتصادی در جهت عکس عمل کردند و با دامن زدن به طرد اجتماعی گسترده طبقه متوسط و فرودست به عنوان بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبان، که نتیجه‌ای جز فاصله‌گیری آن اقشار از اصلاح‌طلبان نداشت، نیروی مقابل یعنی محافظه‌کاران را تقویت کردند. طرد اجتماعی گسترده و شکل‌گیری محیط اقتصادی نامطمئن، بستر مناسبی برای عضوگیری تشکیلات حامی‌پرورانه محافظه‌کاران پدید آورد. تشکیلاتی که به مانع اصلی اصلاح‌طلبی تبدیل شدند.

دوره سوم: از نیمه دهه هشتاد تا اواخر دهه نود (دوره بحران)

با سرکوب اصلاح‌طلبان و طرد آنها از ساخت سیاسی، فرایندهای سیاست‌زدایی و امنیتی‌سازی شدت گرفت. این به طیف جدیدی از محافظه‌کاران میدان داد که متفاوت از اسلافشان، در گفتمان خود مقوله‌هایی مثل امنیت ملی، همبستگی، هویت ملی، عدالت، پرهیز از جناح‌بازی و مبارزه با فساد را برجسته می‌کردند (ایسنا،^۱ ۶ اردیبهشت ۱۳۸۴). آنان تمایل چندانی به مناقشات ایدئولوژیک و نظری مربوط به مشروعیت نظام نداشتند و می‌خواستند برای تضعیف رقیب با ادبیات پوپولیستی به مسائل و دغدغه‌های ملموس‌تر بپردازند. مسائلی که بخش عمده آنها محصول سیاست اقتصادی و اجتماعی پس از جنگ بود.

نواصول‌گرایان با شعار عدالت، مبارزه با فساد و شکستن حلقه‌های بسته مدیریت و در واقع حل و فصل بحران طرد اجتماعی به قدرت رسیدند ولی عدالت‌خواهی‌شان در حد شعار باقی ماند. تداوم بنیادگرایی تعدیل‌ساختاری در دولت‌های نهم و دهم، مانع از این شد که بحران طرد اجتماعی و به‌واسطه آن بحران مشروعیت نظام سیاسی تقلیل یابد. بخش بزرگی از شرکت‌های صدر اصل ۴۴ (مثل مخابرات، فولاد و نیروگاه‌ها) عمدتاً به خریداران بزرگی از بخش عمومی غیردولتی واگذار شدند. این امر به قدرت‌گیری نهادهای شبه‌دولتی و الیگارش‌ی بانفوذ در اقتصاد کشور منجر شد (حاجیلو، ۱۳۹۶: ۱۰۴). در این دوره، منطق منطقه‌گرایی غلبه پیدا کرد و جستجوی عمق استراتژیک به یکی از مصالح اصلی نظام تبدیل شد. لیکن، عملکرد دولت در سیاست خارجی، تهدیدهای خارجی را تشدید کرد. قطعنامه‌های متعددی

¹ [https://www.isna.ir/amp/8402-01846/\(1399/8/13\)](https://www.isna.ir/amp/8402-01846/(1399/8/13))

علیه کشور تصویب شدند که تحریم و اقدام نظامی را مجاز می‌دانستند (عابدینی، ۱۳۹۵: ۱۲۱). تحریم‌ها به کاهش بی‌سابقه درآمدهای نفتی منجر شدند که برای دولت و جامعه وابسته به نفت، حیاتی هستند.

با اینکه تمایل غالب در نظام سیاسی به مهار سیاست‌ورزی و حفظ ثبات بود ولی تصمیم دولت به تغییر جریان گردش قدرت اقتصادی و سیاسی به نفع نخبگان نوظهور، خط گسست به وجود آمده در نتیجه شکل‌گیری دولت نهم را به بحران آنتاگونیسم سیاسی در طبقه حاکم تبدیل کرد (مالجو، ۱۳۸۸: ۸۰). برخورد خصومت‌آمیز میان نخبگان تازه به قدرت رسیده و نخبگان پیشین در حوادث پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ به اوج رسید و نظام سیاسی را در معرض خطر فروپاشی قرار داد. پافشاری دولت و حامیان‌اش بر حفظ قدرت به هر قیمتی، شهروندان تحول‌خواه را نسبت به تغییر از راه انتخابات ناامید کرد. همزمان شدن تضاد و یاس سیاسی، زمینه سیاست‌ورزی رادیکال نامتعارف را فراهم کرد و به رویارویی مستقیم شهروندان تحول‌خواه با نیروهای اقتدارگرا منجر شد.

در راستای کسب حمایت جبهه اصول‌گرایی و حاکمیت، سیاست فرهنگی دولت بر مبنای ضدیت با اصلاح‌طلبان تنظیم شد. اکثر مدیران فرهنگی از مخالفان اصلاحات انتخاب شدند. احمدی‌نژاد، مدیریت فرهنگی گذشته را در جهت تهاجم فرهنگی دانست و نظام آموزشی را سکولار خواند که مورد استقبال محافظه‌کاران قرار گرفت. همین به دولت کمک کرد به بهانه اسلامی‌سازی به جابجایی گسترده نخبگان دانشگاهی اقدام کند (پورعلی و فیرحی، ۱۳۹۴: ۱۵۰). به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی، تولیدکنندگان فرهنگی به خودسانسوری دعوت شدند (رادپو زمانه^۱، ۹ اردیبهشت ۱۳۸۷). با تصویب طرح‌هایی مثل «طرح جامع عفاف و حجاب» و ماده ۲۰۹ برنامه پنجم مبنی بر مبارزه با ناهنجاری‌های اخلاقی، پلیسی‌سازی فرهنگ شدت گرفت. با این همه، دولت نتوانست در هویت‌بخشی و کسب مشروعیت موفق شود. این ناتوانی پس از ۱۳۸۸ بیشتر شد. مسئولین دولت تلاش کردند با برجسته ساختن ایران‌گرایی و پسااسلامیسم، مشروعیت از دست‌رفته را بازسازی کنند. اما با واکنش تند محافظه‌کاران روبرو شدند (روزنامه انتخاب^۲، ۱۹ فروردین ۱۳۹۰)، و نتوانستند کاری از پیش ببرند.

¹ https://zamaaneh.com/news/2008/04/post_4751.html (1401/03/25)

² [www.entekhab.ir/fa/news/23116\(1400/01/12\)](http://www.entekhab.ir/fa/news/23116(1400/01/12))

مهندسی فرهنگی در دوره بحران

از نیمه دهه هشتاد بحران‌های جامعه ایران تشدید شده است. گزارش مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری با عنوان «آینده‌پژوهی ایران ۱۳۹۶» تصویر نگران‌کننده‌ای از کشور ارائه می‌دهد. در این گزارش، بخش عمده صد مسئله مهم پیش‌روی کشور ماهیت اقتصادی و اجتماعی دارند که شامل فقر، نابرابری، بیکاری، تورم، رکود سرمایه‌گذاری، ناامنی، فساد و بدهی بالای دولت هستند (مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری، ۱۳۹۶^۱).

با وجود بحرانی‌تر شدن وضعیت، فرایندهای انباشت نابرابر، خلع‌ید عمومی از ثروت‌ها و منابع کشور و پیرامونی‌سازی گسترده ساکنان سرزمین ادامه دارند. پایش سرمایه‌شان از آن دارد که سازوکارهای متعددی با استفاده از سلب‌مالکیت جمعی به انباشت غیرسرمایه‌دارانه دامن زده است (افراخته و حجی‌پور، ۱۳۹۳: ۴۷). بخش عمده دارایی‌های دولتی به بخش عمومی غیردولتی یا شبه‌دولتی‌ها واگذار شدند و نوع جدیدی از انحصار را رقم زد (سرزعیم، ۱۳۹۶: ۱۵۱). پس از سه دهه اصلاحات اقتصادی، اکنون با محیط اقتصادی آشفته‌ای روبرو هستیم که در آن گروه‌های پرنفوذ در پوشش بنیادها، نهادهای نظامی و ارگان‌های دولتی به فعالیت اقتصادی عمدتاً غیرمولد مشغول هستند. با آسیب‌های رسیده به جامعه، نیروی کار و طبیعت، فعالیت‌های نامولد بر مولد غلبه کردند. این به معنی غلبه سرمایه‌برداری بر سرمایه‌گذاری و پمپاژ سرمایه از اقتصاد ملی به اقتصاد جهانی است (مالجو، ۱۳۹۵: ۶). در حوزه سیاست خارجی و فرهنگی نیز مشکلات دولت تشدید شده است. در عین حال، اقلیتی ممتاز توانستند به زیان جامعه به قدرت و ثروت برسند و به کمک سازوکارهای ایدئولوژیک دولت، گفتمان محافظه‌کارانه خود را بر دولت حاکم کنند و فرهنگ عمومی را بر اساس دیدگاه خود تنظیم نمایند.

در این دوره، سیاست فرهنگی شکل خاصی به خود گرفته است. از نیمه دهه هشتاد شاهد تدوین اسناد متعدد سیاست فرهنگی در نهادهای فراقانونی کشور هستیم. برخلاف برنامه‌های توسعه این اسناد به یک بازه زمانی کوتاه تعلق ندارند و افق‌ها و چشم‌اندازهای طولانی‌مدت را در نظر می‌گیرند. ویژگی غالب در اکثر اسناد سیاست فرهنگی وجود یک تعریف رسمی از فرهنگ و هویت است. روایتی استعلایی، انتزاعی و مرکز‌گرا که بر مبنای ناب‌سازی یک منبع هویتی خاص و طرد و نادیده گرفتن دیگر منابع هویتی ایران‌زمین صورت‌بندی شده است. این روایت، تصویر واقعی فرهنگ اصیل اسلامی-ایرانی پنداشته می‌شود. افق مطلوب، زمانی در آینده است که

¹ <https://www.css.ir/Media/PDF/1396/10/16/636508343259323926.pdf> (1400/01/12)

روایت رسمی از فرهنگ و هویت در واقعیت جامعه مشاهده شود. این به معنی احیای تمدن نوین اسلامی است. لیکن، اسناد فوق یک فاصله بحرانی میان واقعیت فرهنگی موجود با روایت رسمی می‌بینند و معتقدند؛ بایستی برای احیای تمدن اسلامی، دولت فرهنگ موجود را بر اساس آن روایت رسمی از فرهنگ، مهندسی نماید. برای نمونه سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور، روایتی ناب‌شده، منسجم، هموار و بدون تعارض از فرهنگ اسلامی-ایرانی ارائه می‌دهد که در آن تفاوت‌ها و تعارض‌ها ذیل سلسله مراتب خاص فرهنگ اسلامی-ایرانی و بدون هیچگونه تضادی سامان می‌یابند (نقشه مهندسی فرهنگی، ۱۳۹۲ مبنای، بندهای ۱۶ و ۱۸).

در این اسناد، تفاوت‌ها، تضادها و اختلافات موجود در فرهنگ عمومی به مثابه تهدیدی علیه امنیت، توسعه و استقلال کشور بازنمایی می‌شوند که ریشه در تهاجم فرهنگ‌های بیگانه و بی‌توجهی دولت به مقوله استراتژیک مدیریت فرهنگی دارند. بنابراین، از دولت خواسته می‌شود بودجه، پرسنل و لجستیک کافی به مهندسی و مدیریت فرهنگی کشور اختصاص دهد. بر اساس متن نقشه مهندسی فرهنگی در پروژه مهندسی فرهنگی یک سوژه استعلایی و مرکزی وجود دارد که بعنوان قرارگاه فرهنگی کشور (در وضعیتی شبیه جنگ نرم) عمل می‌کند. این قرارگاه مرکزی همان شورای عالی انقلاب فرهنگی است. ساختار دستگاه سیاست‌گذاری فرهنگی همانند سازواره سراسربین تصور می‌شود که در آن شورا، حکم برج نظارت را دارد و می‌تواند تمامی محیط فرهنگی را رصد کند؛ الگوی صحیح برای فرهنگ، هویت و رفتار تدوین نماید؛ ناهمواری‌ها، اختلالات و آسیب‌ها را شناسایی کند؛ فرماندهی کند؛ اعلام خطر کند و برای بازسازی و اصلاح راهکار ارائه نماید. بدنه بوروکراتیک دولت حکم سازوکارها و بازوهای نظارتی و اجرایی آن سوژه استعلایی و فرمانده اصلی را دارند.

با وجود این روایت رسمی متنیت‌یافته از فرهنگ ملی، فرایند رویت‌پذیرسازی و دیگری‌سازی برای سوژه مرکزی آسانتر می‌شود. این امکان وجود دارد که به راحتی تفاوت و تکثر فرهنگی و کنش‌های سیاست‌ورزانه گروه‌های مختلف اجتماعی برای تغییر سرنوشت خود، برجسب انحراف، فساد و خطر بخورند و به ابژه پروژه‌های هراس‌افکنی و سازوکارهای امنیتی‌سازی تبدیل شوند. شکی نیست که هراس‌افکنی از مسائل هویتی و فرهنگی و برجسته ساختن تهدید ابژه‌های فرهنگی متفاوت از الگوهای رسمی، این ظرفیت را دارند که بحران‌های اجتماعی و اقتصادی کشور را، ولو به صورت موقت، از دید افکار عمومی پنهان سازند و نخبگان را از دامن زدن به

اصلاحات اساسی در ساختار سیاسی و اقتصادی کشور معاف نمایند. ولی تداوم این راهبرد به تشدید بحران‌ها منجر خواهد شد و وضعیت را بدتر از این خواهد نمود.

نتیجه‌گیری

یافته‌ها حاکی از آنند که شکل‌گیری و استیلای گفتمان امنیت‌مدار در سیاست فرهنگی کشور بر پس‌زمینه‌های ذهنی و مادی استوار است. در دهه اول زمینه ذهنی وجود داشت ولی شرایط مادی مهیا نبود. غلبه سیاسی چپ اسلامی با شکل خاصی از اقتصاد سیاسی همراه شد که بر حمایت از شهروندان تاکید داشت و مبتنی بر منطق بازار نبود. وجود این شکل از اقتصاد در کنار گفتمان شمول‌گرا و عدالت‌خواه، به همراهی بخش بزرگی از جمعیت کشور با حکومت منتهی شد و از طرد گسترده ساکنان سرزمین جلوگیری کرد. همین امر مانع از استیلای منطق محافظه‌کاران و امنیتی‌شدن سیاست فرهنگی شد. آنچه باعث شد ایدئولوژی محافظه‌کارانه راست‌گرایان فرصت بیشتری برای تاثیرگذاری در سیاست فرهنگی کشور داشته باشد پیامدهای اجتماعی اجرای تعدیل ساختاری و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد بود که پس از جنگ در دستور کار دولت قرار گرفتند.

با وجود رویارویی نیروهای اصلاح‌طلب با تمامیت‌خواهی محافظه‌کاران، دوران پس از جنگ با قدرت‌گیری محافظه‌کاران نشان‌دار می‌شود. آنان در راستای منافع خود بر سیاست‌گذاری اقتصادی، فرهنگی و خارجی کشور تاثیر می‌گذارند. به نفع خود می‌دانند که بیم دشمنان خارجی را حفظ کنند، فرهنگ را به مثابه موجودیتی آسیب‌پذیر بازنمایی کنند که هر لحظه ممکن است در صورت غفلت دولت در نظارت و مهندسی، مورد هجوم دشمنان قرار گرفته و به ضعف و عقب‌ماندگی کشور منجر شود. آنان با زبانی هراس‌آمیز از هرگونه تفاوت با فرهنگ رسمی صحبت می‌کنند و به آن برچسب خطر، فساد و انحراف می‌زنند. تا از موقعیت انحصاری خود دفاع نمایند. از طرف دیگر، دولت توان سوژه‌سازی خود را از دست داده است و این مایه نگرانی نخبگان سیاست‌گذار شده است. در این شرایط، سیاست فرهنگی امنیت‌مدار عقلانی‌سازی می‌شود و امنیت ملی به عملکرد دولت در ایجاد، بسط و حفظ هویتی یکپارچه پیوند می‌خورد. در واقع، گفتمان فرهنگی امنیت‌مدار، مصلحت‌نظام را در این می‌بیند که واقعیت اجتماعی تکه‌پاره‌شده به کمک تحمیل روایتی رسمی از هویت توسط سازوگرهای ایدئولوژیک دولت، رفو شود؛ اما توجه چندانی به بستر مادی و اجتماعی تعیین‌کننده امکان و مشروعیت سوژه‌سازی ندارد و ضعف را در صورت‌بندی‌های رسمی از هویت، عملکرد دستگاه‌های فرهنگی دولت و یا هجوم

فرهنگ بیگانه می‌بیند. همچنانکه استراتژی‌های سوژه‌سازی شکست می‌خورند، فرایند امنیتی‌سازی فرهنگ تشدید می‌شود. ذیل گفتمان فرهنگی امنیتی‌شده، دولت مکلف می‌شود حتی در صورت شکست استراتژی‌های سوژه‌سازی با کمک ابزارهای انتظامی و پلیسی یکسانی ظاهری فرهنگ را حفظ کند. گرچه در این راستا، مجبور است دائماً با شهروندانی روبرو شود که چاره‌ای جز مقاومت ندارند.

منابع

- احمدی‌امویی، بهمن (۱۳۸۵). *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی*. تهران: گام نو.
- افراخته، حسن و حجتی‌پور، محمد (۱۳۹۳). «انباشت سرمایه و اقتصاد فضا در ایران». *فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی*، سال سوم، شماره ۴: ۶۳-۴۳.
- آگامین، جورجو (۱۳۹۵). *وضعیت استثنایی*. ترجمه پویا ایمانی، تهران: نشر نی.
- آلتوسر، لویی (۱۳۹۵). *ایدئولوژی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت*. ترجمه روزبه صدرا، تهران: چشمه.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۹۵). *روشنفکری ایرانی و غرب*. ترجمه جمشید شیرازی. تهران: فرزانه روز.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۴). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی*. تهران: نگاه معاصر.
- بیات، آصف (۱۳۹۱). *سیاست‌های خیابانی*. ترجمه اسدالله نبوی‌چاشمی. تهران: پردیس دانش.
- پورعلی، سعید و فیرحی، داود (۱۳۹۴). «تحلیل گفتمانی سیاست‌گذاری فرهنگی دولت نهم و دهم در حوزه آموزش عالی» *سیاست‌گذاری عمومی*. دوره ۲، شماره ۴: ۱۴۰-۱۲۱.
- توفیق، ابراهیم (۱۴۰۰). *بازآرایی امپراتوری*. تهران: گام نو.
- حاجیلو، محمدحسین (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی سیاست دولت‌های پس از جنگ در خصوصی‌سازی». *رهیافت انقلاب اسلامی*، دوره ۱۱، شماره ۴۱: ۹۷-۱۱۴.
- حامدی نژاد، آرمین و مسجدی زاده، نیلوفر (۱۳۹۶). «بررسی استراتژی مقاومت فرهنگی در برابر سیاست‌های فرهنگی پهلوی: با تاکید بر مفهوم هراس اخلاقی». *مطالعات جامعه‌شناختی*، دوره ۲۴، شماره ۱: ۱۴۷-۱۲۵.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۸). «تلاقی جمهوریت و مشروطیت»، در *انتخاب‌نو: تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از واقعه دوم خرداد*. مولفین: عبدالعلی رضایی و عباس عبدی، تهران: طرح نو.
- سرزعی، علی (۱۳۹۶). *پوپولیسم ایرانی*. تهران: نشر کرگدن.
- طیبری قاضی، فاطمه (۱۳۸۰). *استیضاح در نظام سیاسی ایران*. تهران: انتشارات روزنگار.

عابدینی، عبدالله (۱۳۹۵). «مقایسه تحریم تسلیحاتی علیه ایران در قطعنامه ۲۲۳۱ و قطعنامه‌های پیش از آن». *مطالعات راهبردی*، دوره ۱۹، شماره ۲: ۱۰۷-۱۲۹.
فوکو، میشل (۱۳۹۵). *خاستگاه هرمونتیک خود*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده. تهران: نشر نی.

مالجو، محمد (۱۳۸۸). «اقتصاد سیاسی مناقشه بیست و دوم خرداد»، گفتگو، شماره ۳: ۹۱-۷۲.
مالجو، محمد (۱۳۹۵). «زنجیره‌ی انباشت سرمایه در ایران و بحران‌های ساختاری آن». سایت پرابلماتیکا (<http://problematicaa.com/accumulationchainmaljoo>)

مرادخانی، همایون (۱۳۹۵). «اراده به اداره کردن: حجاب و ابژه‌های آن پس از انقلاب اسلامی». *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۶، شماره ۱ و ۲: ۱۶۷-۱۹۱.

مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری (۱۳۹۶). *آینده پژوهی ایران ۱۳۹۶*. مجری آینده‌بان، تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک.

منتظری، حسینعلی (۱۳۶۶). «مستضعف کیست؟». *مجله پاسداران اسلام*، سال ششم، شماره ۶۷: ۶-۸.
نقشی، میثم و امیری، نادر و خالق پناه کمال (۱۳۹۷). «تحلیل انتقادی گفتمان ایران‌شهری (با تاکید بر نگاه رانسیری به اندیشه جوادطباطبایی)». *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۹، شماره ۴: ۵۸-۸۲.
وبر، ماکس (۱۳۷۶). *دانشمند و سیاستمدار*. ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر علم.

هاروی، دیوید (۱۳۹۵). *تاریخچه مختصر نئولیبرالیسم*. ترجمه محمود عبدالله زاده. تهران: نشر دات.
هاشمی‌رفسنجانی، علی‌اکبر (۱۳۹۴). *کارنامه و خاطرات سال ۱۳۷۱: رونق سازندگی*. تهران: دفتر نشر معارف اسلامی.

Altheide, David (2009). "The Columbine Shootings and the Discourse of Fear". *American Behavioral Scientist*, Vol. 52(10): 1426-1446.

Camus, Jean-Yves and Lebourg, Nicolas (2017). *Far-Right Politics in Europe*. The Belknap Press of Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.

IMF (2002). "IMF Concludes 2002 Article IV Consultation with the Islamic Republic of Iran". <https://www.elibrary.imf.org/view/journals/002/2002/211/article-A004-en.xml>

Jacob S. Hacker and Paul Pierson (2020). *Let them Eat Tweets: How the Right Rules in an Age of Extreme Inequality*. Published by Liveright, <https://www.norton.com>.

Kaya, Ayhan (2011). "Islamophobia as a form of governmentality", in Willy Brandt Series of Working Papers in International Migration. Published by Malmö Institute for Studies of Migration, Diversity and Welfare (MIM).

Kukulin, Ilya (2021). "The culture of ban: pop culture, social media and securitization of youth politics in today's Russia". *International Journal of Cultural Policy*, Vol.27(2): 177-190.

Lemke, Thomas (2016). *Foucault, governmentality, and critique*. New York: Routledge.

Shahabi, Mohamad (2008). "The Iranian moral panic over video", in *Media, Culture and Society in Iran: Living with Globalization and the Islamic State* (Iranian Studies). New York: Routledge press.

Wodak, Ruth (2015). *The Politics of Fear: What Right-Wing Populist Discourses Mean*. Sage publications.

